

بسم الله الرحمن الرحيم

فلسفه علم 1

جلسه ی اول

دکتر مهدی نسرین

دانشگاه صنعتی شریف 1383/7/25

چند نکته ناظر به رویکرد پوزیتیویستی

1. یکی از بحث های حلقه ی وین این است که آیا قوانین علمی پیشینی هستند یا نیستند؟ قوانین علمی نمی توانند پیشینی باشند، می توانند پیش از تجربه اتفاق افتاده باشند اما صحتشان با تجربه است. دانشمندان به دنبال قوانینی هستند که ضروری و جهان شمول باشند. حال چرا فلسفه ای که قرار است مبتنی بر این علم با گزاره های ضروری و جهان شمول باشد نمی تواند گزاره هایش تالیفی پیشینی باشد؟ یعنی اصلاً به فرض که بپذیریم که فلسفه باید بر اساس علم پیش برود، این پذیرش لازمه اش نفی گزاره های پیشینی از علم نیست که مورد ادعای حلقه ی وین است. پاسخ این مسئله این است که میان این دو تفاوت است حتی اگر فرض شود که قوانین جهان بر اساس نسبیت عمل می کند، باز ضرورت متافیزیکی وجود ندارد که قوانین فیزیکی همواره برقرار باشد. به بیان دیگر حتی اگر در علم قوانینی داشته باشیم که تمام اتفاقات آینده، گذشته و حال را توضیح دهد و ثابت و بلا تغییر هم بماند، باز ضرورت و جهان شمولی این قوانین با ضرورت جهان شمولی متافیزیکی متفاوت است.

2. مسئله ی بعدی این است که آیا حلقه وین در حذف چیزی که می خواست موفق بود یا نبود؟ وقتی میگوییم اصل تحقیق پذیری معنا را نمی توانیم به گزاره های فرازبانی اطلاق کنیم باید دید که فرازبان خودش تا کجا پیش می رود و چرا نمی توان گفت که این گزاره های فرازبان بی معنا هستند؟ فرازبان جزء زبان هست یا نیست؟ اگر به گزاره های متافیزیکی مجال داده شود که وارد در فرازبان شوند، پروژه ی حلقه وین شکست خورده است زیرا متافیزیک را به طور کلی از زبان خارج کرده و وارد فرازبان می کند و در فرازبان هم اصل تحقیق پذیری جاری نیست. علاوه بر متافیزیک، فرض های پیشینی هم می توانند وارد

فرازبان شوند و در فرازبان اصل تحقیق پذیری در باب آنها هم جاری نیست. توجه به این نکته مهم است که این اشکال که خود اصل تحقیق پذیری معنی تحقیق پذیر نیست، اشکال درست و واردی نیست.

3. دو مفهوم قریب به هم وجود دارند یکی بنیاد گرایی و دیگر تحویل گرایی، در هر دو حالت تحویل منطقی وجود دارد. یعنی یک لایه پایین تر و یک لایه بالاتر وجود دارد. در مکاتب بنیاد گرایی سعی می شود بر اساس لایه پایین مفاهیم و مقاصدی که در لایه ی بالاتر است را بسازیم، در تحویل گرایی سعی می شود مفاهیم و گزاره ها در لایه های بالاتر را با گام های منطقی بر اساس مفاهیم و گزاره هایی که در لایه ی پایین تر است تجزیه کنیم. در بنیاد گرایی ما با مفهوم قطعیت سروکار داریم، یعنی به این دلیل از لایه های پایین تر به بالاتر می رویم که قطعیت بیشتری به دست آوریم و قطعیتمان بر اساس لایه ی پایینی باشد، ولی چنین رویکردی در تحویل گرایی وجود ندارد. گاه پیش می آید دانشمندان سعی می کنند یک حوزه معرفتی یا علمی را به یک حوزه معرفتی یا علمی دیگر تحویل ببرند، مثلاً نظریه های ترمودینامیک گرما را به مکانیک آماری تحویل ببرند ولی این لزوماً به خاطر قطعیت بیشتر مکانیک آماری نیست. گاه ترجمان یک حوزه معرفتی به حوزه دیگر صرفاً جذاب تر است. در هر صورت دو رویکرد تحویل گرایی و بنیاد گرایی به هم شباهت دارند و انگیزه ها در آن متفاوت است.

این تعریف از بنیاد گرایی خوب است: برخی موارد دانش و معرفت غیر استنتاجی یا بنیادی هستند و همه ی موارد دیگر از این ها نتیجه می شوند. برخی موارد دانش و معرفت هستند که خودشان توسط چند واسطه از معارف بنیادی استفاده می کنند، پس معارف بنیادی برای اعتبار معارف دیگر، مورد نیاز است.

4. موضع نقد عمده ی حلقه ی وین، بحث های واقع گرایان بوده است و چون در تاریخ فلسفه مقابل واقع گرایان، ایده آلیست ها هستند به اشتباه حلقه ی وین را طرفدار ایده آلیست ها می دانستند که این طبیعتاً نادرست است. زیرا اگر گزاره ها بی معنا باشند تحویل آن هم بی معنا است و ایده آلیست ها سعی در تحویل واقعیت داشته اند. از این نظر موضع صریح کسانی چون کارنپ این بود که هر دو طرف بی معناست، چه واقع گرایی چه ایده آلیسم.

بررسی مقاله شیلیک

مقاله ای که از این جلسه به بررسی آن خواهیم پرداخت، پوزیتویسم و رئالیسم شیلیک است. از اشکالات اصلی این مقاله این است که در آن برهان ها به صورت منطقی صورت بندی نمی شود. شیلیک در ابتدا درصدد بر می آید تا بیان کند که پوزیتویسم به چه معناست و چه هدفی را در پی می گیرد.

1. پوزیتویسم چیست؟

هر مکتب فلسفی بعد از پدید آمدن کم کم دست خوش تغییرات و تحولات می شود و همیشه افرادی درون مکتب هستند که ارتودوکس به حساب می آیند و افرادی هم هستند که در برابر این اصولی که افراد ارتودوکس از آن ها جانبداری می کنند می ایستند. پوزیتویسم هم از زمانی که این واژه توسط آگوست کنت استفاده شد دچار تغییراتی شد، و دیگر افرادی بودند که پوزیتویسم بشمار می آمدند اما بر سر موضوع واحدی صحبت نمی کردند. مثلاً به طور مشخص پوزیتویسم ماخ و کنت با پوزیتویسم حلقه ی وین متفاوت بوده است. در اینجا شیلیک می خواهد پوزیتویسم را معرفی کند.

از منظر شیلیک پوزیتویسم یعنی مکتبی که هدفش طرد متافیزیک است و این را وظیفه ی خود می داند. باید دقت کرد که حلقه وین مراد خاصی از متافیزیک دارند که متافیزیک استعلایی است و بخشی از متافیزیک است. متافیزیک استعلایی، متافیزیکی است که در مورد اشیای فی نفسه صحبت می کند. معمولاً یک بخش معرفت های ما حاصل گام های تجربی و منطقی است مثل معرفت های علمی و ریاضی و... ولی بخشی از معرفت ما به این شیوه دست نیامده است، بلکه حاصل فراروی از تجربه و حاصل استدلال است. این معرفت های اخیر را معرفت استعلایی می گویند، مانند عالم اشیای فی نفسه که کانت می گفت، یا دو آلیسمی که دکارت بیان کرد.

2. اصل تحقیق پذیری معنی

قول به متافیزیک استعلایی یک سری اقتضائات دارد؛ یک مبنای این قول این است که واقعیتهای وجود دارد که شان بالاتر و فراتر از واقعیت در دسترس دارد، و با تجربه نمی توان آن را درک کرد، به طور خاص می توان از عالم مثل افلاطون یاد کرد که عالم ماده و واقعیت تجربی را سایه ای از عالم مثل می دانست. نکته ی قابل توجه این است که مراد حلقه ی وین را نباید اینگونه فهم کرد که مانند واقع گرایان استعلایی هستند، ولی واقعیت استعلایی را نفی و انکار میکنند این تصویر درست نیست.

نکته ی مهم دیگر هم این است که همه ی ادعاهای متافیزیکی راجع به واقعیت نیستند و در حال حاضر صرفاً به ادعاهای ناظر به واقعیت آنها می پردازیم نه ناظر به دین و اخلاق و... در اینجا باید بررسی کرد چرا واقعیتی برتر از تجربه در دسترس لحاظ می شود؟ وقتی از پدیدارها و نمود ها سخن گفته می شود، و این که جهان چگونه پدیدار می شود، به نظر می آید یک تمایزی است میان واقعیت جهان در خود، و واقعیت جهان به شکلی که بر من ظاهر می شود و این تفکیک این فرض را که جهان یک واقعیت در خود

دارد را پیش می برد. پس یک عالم پدیدارها و داده های حسی بی واسطه داریم که در متافیزیک استعلایی ادعا می شود یک واقعیت پشت این داده هاست و این واقعیت مورد انکار و نفی پوزیتیویست هاست.

به بیان دیگر اعضای حلقه وین فائلد که فلاسفه هم باید مانند دانشمندان صرفاً به داده های حسی بلاواسطه تکیه کنند و استدلال های فلسفی نباید نوعی استعلا از تجربه داشته باشد و آرای پوزیتیویسم، واقع گرای تجربی غیر استعلایی را رد می کند.

3. ابتدای معارف بر معرفت حسی بی واسطه

پوزیتیویست ها می گویند ما معتقدیم همه معرفتها و گزاره ها را باید به معرفت های بلاواسطه حسی برگرداند و هر گزاره ای معناداریش را بر اساس ارتباطش با داده های حسی بلاواسطه پیدا می کند.

ولی این که گمان شود صرفاً معرفت های حسی بلاواسطه واقعی هستند و استعلایی نیست، این گونه تصویر کردن ماجرا در افتادن به همان دامی است که رقبای واقع گرا دچار آن شده اند. برای اینکه دچار این دام نشویم باید دو مطلب را روشن کنیم :

1. معنای گزاره ها از نظر حلقه ی وین چیست؟ که بر اساس آن بتوان فهمید معناداری و بی معنایی چیست؟ و آیا گزاره های متافیزیکی معنادار هستند یا بی معنا هستند.

2. مراد از معرفت های حسی بلاواسطه چیست؟ اگر تمام معرفت های ما بر اساس داده های حسی بی واسطه که در دسترس فاعل شناسا است باشد، دیگر طبیعتاً خود داده ی حسی بی واسطه را نمی توان تبیین کرد. هر کلمه ی دیگری هم استفاده کنیم چون پایه ی تبیین، داده ی حسی بی واسطه است، همین وضعیت جاری است. وقتی از داده ی حسی در دسترس سخن می گوئیم، به نظر با یک محمول سه موضعی مواجهیم، وقتی که میگوئیم (الف)، (ب) را به (ج) داد، به نظر تجزیه این محمول (دادن) به سه جزء باشد: گیرنده، دهنده و موضوعی که مورد تبادل قرار می گیرد. این تحلیل مورد رضایت متافیزیسین هاست، چون حالت استعلایی آن ها را تامین می کند. در حالت استعلایی هم ذهن فاعل شناسا گیرنده است و پدیدارها از امر استعلایی موضوع مورد تبادل است. پوزیتیویست ها تحلیل و تجزیه ها را از مشکلات زبان طبیعی می دانند و نمی پذیرند. چون حلقه وین قرار است تمام معرفتها را بر اساس داده ی حسی بی واسطه تبیین کند و این تحلیل مخدوش کردن چنین رویکردی است.

در اینجا میتوان داده های حسی بی واسطه را بر مبنای معرفت بدون واسطه و مستقیم توضیح داد که فاعل شناسا مستقیماً در برابر منبع معرفت قرار گرفته است، با این تبیین به یک محمول دو موضعی می رسیم،

که البته این تحلیل از داده‌ی حسی بی‌واسطه هم کمکی نمی‌کند و نمی‌تواند مورد قبول پوزیتیویست‌های حلقه‌ی وین باشد.

شیلیک در اینجا سخنی می‌گوید که کمتر قانع‌کننده است، وی می‌گوید مشکلی که امروزه در مباحث فلسفه‌ی غیرتحلیلی وجود دارد، ناشی از نحوه‌ی استفاده از داده‌های حسی نیست، بلکه ناشی از نحوه‌ی استفاده از کلمه واقعیت است. حتی اگر تحلیل موفقی هم از داده‌های حسی نداشته باشیم، باز هم مراد از آن مشخص است. گرما، سرما، مزه‌ها و... پس در این موضع ابتدا باید دید معنای یک گزاره چیست؟ بعد بر اساس معنای آن تشخیص دهیم گزاره‌هایی که بر مبنای واقعیت داده‌های حسی یا در مقابل واقعیت جهان‌اشیای فی‌نفسه بیان می‌شوند، آیا معنا دار خواهند بود یا خیر. یعنی به معنای گزاره‌ها و ارتباط آنها با داده‌های حسی پردازیم.

در مقاله شیلیک به نظر می‌آید در ابتدا کلمات به عنوان واحد معنا انتخاب می‌شوند، ولی به تدریج گزاره‌ها به عنوان واحد معنا تعریف میشوند. این حرکت از سمت کلمات به سوی گزاره‌ها به این خاطر است که برای فهم معنای یک جمله باید معنای کلمات آن را فهمیم. تعریف از کلمات هم باز به واسطه‌ی کلمات و گزاره‌های دیگری است و این فرایند فقط زمانی قطع می‌شود که نقطه توقف ما تعریف مشاهده‌تی یا اشاره‌ای است که ارجاع به خود واقعیت خارجی می‌دهیم. در این مرحله است که از زبان‌رها می‌شویم و این زمانی است که به خود داده‌های حسی متوسل می‌شویم. پس معنای کلمات و گزاره‌ها مبتنی بر درک ما از داده‌های حسی بی‌واسطه می‌شود.

4. معیار معنی داری

وارد بحث گزاره‌ها می‌شویم. چه زمانی می‌توان گفت که معنای یک گزاره یا یک پرسش توسط فردی دانسته شده است؟ مثلاً چه زمانی یک دانشجوی فیزیک جرم حجمی آب را می‌داند؟ و معنای این جمله را دریافته است؟ در حقیقت زمانی این دانشجو معنای این جمله را می‌داند که شرایطی که می‌توان به این پرسش پاسخ داد را بداند. دانستن یک پرسش، یعنی دانستن شرایط پاسخ دادن به پرسش، بنابراین اگر شرایط پاسخ دادن به یک پرسش علی‌الاصول وجود نداشته باشد، هرگز کسی این پرسش را نخواهد فهمید و بی‌معنی خواهد بود.

سخن از شرایط، سخن از مجموعه‌ای از داده‌های حسی بی‌واسطه است. مثلاً اگر بخواهیم بدانیم که **a** از **b** سنگین‌تر است، دانستن این یعنی فهم شرایط زمینه‌ای پاسخ به این پرسش که این شرایط مجموعه‌ای

از داده های حسی بی واسطه است، مثل دیدن و ... مثلاً دیدن اینکه در ترازو یکی پایین تر می آید و این یعنی سنگین تر است.

بخشی از نظریه معناداری، معیار معنا داری است. گزاره ای که علی الاصول تحقیق پذیر باشد، به کمک داده های حسی بدون واسطه، معنادار است و معنایش همان روش تحقیق آن است و معنای اضافی ای هم در تحقیق پذیری ندارد. می توان شرایطی را تصور کرد که در آن معنا بیش از روش تحقیق تجربی باشد که این مورد انکار حلقه وین است. مثلاً فردی را در نظر بگیرید که دو صندلی را یک رنگ می بیند، روش تحقیق تجربی این است که با سوالاتی این مسئله را از او جویا شویم، اینکه آیا هر دو را یک رنگ می بیند؟ هر دو را به چه رنگی می بیند؟ و ... برخی قائلند این تحقیق در حد رفتار و زبان باقی می ماند و این فرد واجد کیفیتی است که نمی توان آن را مورد تحقیق تجربی قرار داد و از این نظر گزاره ها و معنای آنها چیزی بیشتر از روش تحقیق پذیری است.

از نظر حلقه ی وین این درست نیست و بیان شرایطی که تحت آن یک گزاره درست است، همان بیان کردن معنای آن گزاره است. اگر نتوان شرایطی را لحاظ کرد که در آن امکان تشخیص درستی و نادرستی گزاره باشد، گزاره بی معناست. البته درستی و نادرستی گزاره ربطی به معنا داری آن ندارد، می تواند گزاره ای نادرست باشد، اما معنا دار باشد، مثل در ماه موز وجود دارد، چون می توان شرایطی را بیان کرد که در آن این گزاره درست باشد. ما برای فهم معناداری تجربه نمی کنیم، بلکه برای فهم درستی تجربه می کنیم. برای معناداری صرف قابلیت درستی و نادرستی کفایت می کند، و برای فهم معنا داری نیاز به رجوع به خارج هم لزوماً نیست. مثال خود شلیک این است که: الکترون هسته ای دارد که فاقد هر گونه اثر خارجی است. تحلیل صرف گزاره به ما می گوید که چون این گزاره به هیچ یک از داده های حسی بازگشت نمی کند، چون هیچ اثر خارجی ای ندارد، پس بی معناست.

5. مفهوم مشاهده پذیری

درباره ی مشاهده پذیری باید گفت که این مفهوم نزد حلقه ی وین معنای وسیع تری از مشاهده ی مستقیم با حواس و مشاهده ی مستقیم با ابزار دارد. این مشاهده پذیری تا حدودی با مفهوم اندازه پذیر بودن هم ارز است. یعنی اگر مفهومی را بتوان اندازه گیری کرد، مانند شتاب گرانش زمین، این مفهوم علی الاصول معنا دارد، یعنی اگر بتوان درباره آن اطلاعاتی را بیان کرد، معنی دار است. البته در اینجا صرفاً امکان منطقی مطرح است، یعنی منطقیاً ممکن باشد که ما شرایطی را معرفی کنیم که در تحت آن شرایط، قابل بررسی باشد. طبیعتاً در بررسی بسیاری از گزاره ها با محدودیت های تکنولوژیک مواجه هستیم، ولی این

محدودیت‌ها منافای امکان منطقی بررسی نیست. مثلاً این گزاره را در نظر بگیریم که: اگر عمق نپتون را حفاری کنیم، به آب می‌رسیم، این گزاره شرایط تحقیقش فراهم نیست ولی منطقی می‌تواند محقق شود. و صرف این امکان منطقی کافی است.

یک سوال جدی در اینجا مربوط به گزاره‌های تاریخی و فهم معناداری آن‌هاست، مثلاً چگونه می‌توان این گزاره را بررسی کرد که: اسکندر تخت جمشید را به آتش کشید. به نظر می‌آید منطقی‌گذار به شرایط بررسی این گزاره محال نیست، اگرچه امکان وقوعی فعلاً ندارد. از سوی دیگر می‌توان گفت شرایط بررسی این گزاره حاصل کنار هم نهادن یک سری داده‌های حسی است، که همبودگی آنها امتناعی ندارد.

ولی مثلاً اگر این گزاره‌ی تاریخی باشد که: اسکندر گویی داشت که هیچ کس حتی خود وی هم آن را نمی‌دید، این گزاره دیگر معنا دار نیست. البته برخی گفته‌اند که اگر گزاره‌های تاریخی روایت‌کننده یک نظریه‌ی علمی در تاریخ باشند، معناداری این گزاره‌ها پذیرفته است، اما این نوعی تعدیل در نظریه است و مقبول کسانی چون حلقه‌ی وین که نظریات رادیکالی داشتند نمی‌تواند باشد. در هر صورت نقض این نظریه به گزاره‌های تاریخی ممکن نیست و امکان بررسی گزاره‌های تاریخی وجود دارد.

مسیر سخن ما این بود که به بررسی معنا و مراد از پوزیتیویسم پرداختیم، و گفتیم پوزیتیویسم یعنی طرد متافیزیک و متافیزیک یعنی باور داشتن به واقعیتی ورای داده‌های حسی، که پوزیتیویسم قائل است که این نادرست است، و برای درک معنای گزاره‌ها باید به داده‌های حسی بی‌واسطه متوسل شویم.

حال باید دید معنای گزاره‌هایی که درون آن واقعیات مطرح می‌شوند چیست؟ عده‌ای از فلاسفه معمولاً پیش شرط متافیزیک را وارد آرایش می‌کنند و قائلند علاوه بر داده‌های حسی باید به جهان خارج از این داده‌های حسی نیز معتقد باشیم. این اعتقاد منحصر به فلاسفه نیست، دانشمندان هم اگرچه قائلند که حیطه بررسی هایشان جهان داده‌های حسی است، اما ورای این داده‌های حسی، واقعیتی وجود دارد. حال باید این واقعیت استعلالی جزئی از علم باشد، تا گزاره‌ای که ناظر به آنها ساخته می‌شود معنادار باشد. زیرا علم در مورد گزاره‌هایی که شرایط درستی آنها در اختیار دانشمندان است صحبت می‌کند.

پوزیتیویست‌ها معتقدند دانشمندان زمانی به جهان استعلایی معتقد می‌شود که علم را کنار می‌گذارند و شروع به فلسفه‌بافی می‌کنند. مثلاً در ریاضیات تا زمانی که شما با اعداد و گزاره‌های ریاضی سروکار دارید، وارد بحث فلسفی نشده‌اید و زمانی که به واقعیت امور ریاضی می‌پردازید دیگر مشغول کار ریاضی نیستید و وارد فلسفه ریاضی شده‌اید.

پوزیتویسم در مورد واقعیت اشیا بیرونی ابزار انگار است. مثلاً الکترون را ابزاری برای بررسی و پیش بینی واقع می داند، و در مورد واقعیت آن ادعایی نمی کند و ادعا در این باب را بی معنا می داند. در برابر این رویکرد دو رویکرد دیگر وجود دارد :

1- واقع گرایی متافیزیکی که برای اشیاء، واقعی قائل است و آنها را تعریف می کند،

2- رویکرد ایده آلیستی که این امور را ساخته ی ذهن می داند.

به بیان دیگر یکی واقعیت را به اشیای فی نفسه نسبت می دهد و یکی آن را به پدیدارها، و حلقه ی وین مخالف هر دوست.

باید دید شناخت مستقیم در بیان حلقه وین به چه معناست. شناخت مستقیم به معنای مشاهده پذیری مستقیم نیست که در معرض دید چشم باشد، بلکه صرفاً صحت استفاده از این ترم در گزاره های علمی است. یعنی اثراتی از الکترون ها را در نظر بگیریم که اگر این اثرات لحاظ شود، فلان گزاره ی علمی صادق باشد. صرفاً چیزی که برای دانشمند درباره ی رفتار الکترون لازم است، این است که آن را به شکلی بیان کند که هر فرمولی که لفظ الکترون در آن وجود دارد، کاملاً با تجربه تایید گردد.

در اینجا اگرچه به صراحت بیان نمی شود ولی مراد از مشاهده پذیری همان اندازه پذیری است. وقتی ما می گوئیم می توانیم از الکترون شناخت داشته باشیم، یعنی می توانیم فرمولی بدهیم که الکترون در آن باشد و نتایج آن را بیازماییم. وقتی ما از معناداری و آزمون پذیری صحبت می کنیم بنظر میاد یک تکرار پذیری بین الادهانی را فرض می کنیم. به بیان دیگر وقتی ما در علم شرایطی را در نظر میگیریم معمولاً این لحاظ شرایط تحت یک قانون علمی است. مثلاً در همان مثال پیشین، اینکه اسکندر آن گوی را می بیند معنادار است، چون ممکن است تحت توهم و... چنان دریافت های حسی داشته باشد ولی اینکه چنین گویی وجود دارد ولی هیچ کس نمی تواند آن را ببیند، چون قابل آزمون پذیری نیست و از این نظر که در مرآی عمومی نیست جمله ای معنادار نمی تواند باشد. این که گزاره چه معنایی می دهد یا درست یا نادرست است می تواند امری اختلافی باشد ولی خود معناداری امری علی الاصول است و اختلاف بردار نیست

موضع حلقه وین این است که گزاره ی بی معنا همیشه بی معنا است، ولی به نظر مسئله ای است که می توان در باب آن گفتگو کرد، در اینجا بنظر ایراد نقض به حلقه ی وین توسط مباحث کوانتوم مکانیک درست نباشد، چون هم در این دوره فهم امروزی از مباحث کوانتوم مکانیک وجود نداشته و هم مواضع حلقه وین نقدهایی فارغ از مبانی کوانتوم مکانیک دارد. هدف اصلی حلقه وین که هدف ویتگنشتاین در

رساله هم بوده این است که زبان و علم را از گزاره های بی معنا پالایش کنند با این تفاوت که ویتگنشتاین معتقد بود که امکان این پالایش در زبان طبیعی وجود دارد، ولی حلقه ی وین و کارنپ این امکان را منتفی می دانست و به فکر تاسیس زبان های نرمال برای علم و فلسفه بودند ، بنابراین غایت این پالایش در نهایت پدید آیی زبانی است که متشکل از گزاره های معنادار است ، و بتواند مورد استناد علم واقع شود و فارغ از فرض های پیشینی مشکل آفرین زبان های طبیعی باشد.

از نظر حلقه وین پیشرفت تکنولوژی و جهش ژنتیکی و... هیچ کدام تغییری در معناداری گزاره های متافیزیکی نمی تواند پدید آورد، چون گزاره های متافیزیکی در هیچ جهان ممکن و تحت هیچ شرایطی، امکان معناداری نخواهند داشت.

دو نکته:

1- در باب گزاره های هنری می توان از معناداری آن ها سخن گفت، ولی باید توجه کرد مراد از گزاره های هنری چیست؟ آیا مراد گزاره هایی در باب هنرمندان است؟ یا مراد گزاره های در باب حالات ذهنی و روانی هنرمندان است؟ یا مراد گزاره هایی در باب آثار هنری است و....

2- معیار تمیز دادن میان گزاره های معنادار و بی معنا غیر از نظریه معناست، و این ها دو چیزند. کسی ممکن است مثلاً قائل شود معنای تمام گزاره ها، برف سفید است می باشد، ولی نظریه معناداریش را تحقیق پذیری تجربی بداند. از نظر شیلیک روش تحقیق پذیری تجربی که نظریه معناست ، تمام معنا را افاده می کند، و دیگر گزاره معنای اضافه ای ندارد و به یک بیان نظریه ی معنا و معیار تمیز معنای گزاره را یک چیز معرض می کند. یکی از نقدهایی که بعداً به شیلیک می شود و به آن می پردازیم در راستای همین همسان گویی نظریه معنا و معیار تمیز معناست.

6. بی معنایی گزاره های متافیزیکی

در این مرحله باید به این بحث پردازیم که چرا گزاره های متافیزیکی بر اساس روش تحقیق پذیری تجربی معنادار نیستند. از پیشترها در فلسفه بیان می شد که محمول وجود که در گزاره های متافیزیکی هست با سایر محمول ها متفاوت است . در کانت این تمایز پررنگ می شود و امروزه نیز در منطق جدید کاملاً تمایزی شناخته شده است. به بیان دیگر فلان شی واقعی است متفاوت است از فلان شی سنگین است و در منطق جدید وجود و واقعیت محمول نیستند. وجود از نوع محمول های درجه اول که در زبان استفاده می شود نیست. راسل ، شیلیک ، کارنپ و... پس از کانت بر این مطلب تصریح کرده اند.

به بیان دیگر گزاره ای که درباره ی واقعی بودن چیزی ادعایی را مطرح می کند، درباره ی شرایط درستی و نادرستی گزاره، مطلبی را بیان نمی کند تا قابل تحقیق پذیری تجربی باشد و معنا دار بشود. مثلاً وقتی ادعا می شود که در آفریقا زرافه وجود دارد به این معناست که در آفریقا موجوداتی با این خصوصیات دیده می شود. ادعاها درباره ی واقعیت یعنی فرد در شرایط خاصی که باشد این مشاهدات را خواهد داشت، یا مثلاً وقتی ادعا می شود که (11) عدد اول دو رقمی است وجود داشتن این عدد به معنای بودن آن در عالم مثل افلاطونی نیست، بلکه به این معناست که با گام های منطقی می توان نشان داد که عددی است که اول است و بزرگتر از (9) هم هست. چه در منطق و چه در علوم تجربی، ادعاها در باب واقعیت بیان مطلب خاصی نیست، بلکه صرفاً بیان برقراری یک شرایط برای برخی اشیا است. این مطلب در مورد گزاره هایی که در مورد زندگی عادی است نیز صادق است. مثال خود شیلیک این است که وقتی در دادگاهی من ادعا می کنم که فردی رشوه گرفته است، این به این معناست که من دلیل، مدرک و شواهدی مبنی بر رشوه گیری آن فرد دارم، از این نظر در منطق، علوم تجربی، زندگی عادی و ... گزاره هایی درباره ی واقعیت وضع عجیب و غریبی ندارند، آن چیزی که اینها را عجیب می کند ادعاهای فلسفی است که بار آنها می شود. با توجه به مثال هایی که تاکنون زده شد، گزاره های واقعی تا جایی که درباره واقعیت های تجربی هستند معنادارند ولی باید سعی کرد از کلمه واقعیت تجربی نیز احتراز کرد چون وقتی صفت تجربی به واقعیت داده می شود، به نوعی افکار غیر تجربی وجودشان مجاز تلقی می شود که درست نیست.

اگر به ابتدای بحث برگردیم، بیان شد که می توان گفت که پوزیتیویست ها بر خلاف متافیزیسن ها که هم به واقعیت تجربی و هم استعلایی قائل اند، معتقدند که اشیا فی نفسه واقعیت ندارند که این سخن هم ارز سخن ایده آلیست ها است که می گویند اشیا جهان خارج واقعیت ندارد و ساخته ی ذهن ما هستند. ما چون ادعای واقع گرای را در باره جهان خارج نمی پذیریم، نقیض آن را هم نباید بپذیریم، چون با تبدیل یک گزاره به نقیض آن شرایط تحقیق پذیری عوض نمی شود، و صرفاً یک گام منطقی برداشته شده است اما اگر گزاره معنا دار بود و قابلیت تحقیق پذیری تجربی داشت با نقیض کردن، ارزش صدق تغییر می کرد ولی گزاره هایی که معنادار نیست با نقیض کردن تفاوتی نمی یابد.

پس سخن شیلیک این است که از زندگی روزمره تا دقیق ترین نظریه ها، گزاره های درباره ی واقعیت تنها توسط ادراکات حسی معینی معلوم می شود. پیشتر بیان شد که داده های حسی به خودی خود، برای حلقه ی وین بی معناست و این داده های حسی باید در یک دستگاه معرفتی تعدیل بشوند و در ارتباط با باقی داده های حسی قرار بگیرند، با یادآوری این نکته اگر فرد خاصی گزاره ای از یک مشاهده حسی خود بدهد که این مشاهده توسط دیگران تایید شود در اینجا چه تبیینی باید از این مسئله کرد؟ مثلاً اگر کسی

ادعا کند که در آفریقا خرس قطبی دیده است. شیلیک می گوید ما زمانی که از شرایط صحبت می کنیم در واقع در حال بیان یک سری قوانین میان مجموعه داده های حسی هستیم مثلاً اینکه در آفریقا زرافه وجود دارد و هنوز هم نسل آنها منقرض نشده است، یعنی هر زمان فردی در آفریقا حضور داشته باشد و کارهایی را انجام دهد نتیجه اش مشاهده ی خاصی است. یعنی بیان قانون مندی از داده های حسی است که قابل رجوع باشد، مانند فرایندی که دانشمند تجربی در طی مشاهدات مکرر انجام می دهد، که شرایط از نظر او قانونمند و تکرارپذیر است.

پوزیتویسم معمولاً نگرشی است که واقعیت اشیا را منکر می شود، نه به این صورت که غیر واقعی بودن آن ها را بپذیرد که رویکرد ایده آلیسم است و از این نظر حداقل سه نظریه را می توان از هم تفکیک کرد:

1. واقع گرایی، 2. ایده آلیسم، 3. حلقه ی وین، این سه موضع را می توان بر اساس نظر آنها نسبت به واقعیت جهان فی نفسه و جهان اشیا فیزیکی بازشناسی کرد.

واقع گرایان قائل به واقعیت خارجی جهان خارجی و جهان فیزیک هستند. ایده آلیسم ها جهان فیزیکی را واقعی نمی دانند و زاییده ی ذهن می دانند. پوزیتویست ها هر دو نظریه را منکر هستند و هر دو را نادرست می دانند. چون تقابل اولیه پوزیتویست ها به شکل سنتی مقابل واقع گرایان بود، و از سوی دیگر از مخالفان اصلی واقع گرایی نیز، ایده آلیسم بوده است، به اشتباه پوزیتویست ها را ایده آلیسم به حساب می آورند که پیشتر بیان شد اشتباه است. حلقه وین اشیای فیزیکی را دارای واقعیت مستقل نمی داند، که این مقابل نظریه ی واقع گرایی است، و از سوی دیگر آنها را زاییده و ساخته ی ذهن فاعل شناسا هم نمی داند.